یادداشت

پایه‌های پوشالی بازار ثانویه ارز

محمدشهاب . کارشناس اقتصادی

● طبق چه دیدگاهی قیمت‌گذاری ارز به بازار سپرده می‌شود تا صاحبان آن با قیمت‌گذاری بالای ارز، قدرت قیمت‌گذاری بالاتر محصولات وارداتی خود را چند صد درصد افزایش دهند؟ در سال‌های ۱۹۸۸ مجددا بستر تاریخی ظهور فکری مکتب ساختارگرایی در اقتصاد توسعه در آمریکای لاتین شکل گرفت. اعضای مکتب ساختارگرایی هدف را تحول ساختاری بیان کرده و برای نیل به این هدف نه سخن از سیاست جایگزینی واردات به‌میان آوردند و نه از افزایش پس‌انداز و غیره، بلکه از اعمال سیاست‌های پولی و مالی سخن گفتند و هدف‌گذاری خود را معطوف این ابزارهای سیاستی کردند. ظهور اقتصاد توسعه در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ از سوی برخی اندیشمندان بریتانیایی و آمریکای شمالی آغاز شد؛ آنجا که این اندیشمندان متوجه مسائل کشورهایی شدند که بعد آن را توسعه‌نیافته خطاب کردند. با آنکه شوپیتر در دهه‌های قبل (سال ۱۹۱۱) بیان کرده بود که توسعه همان رشد نیست و تأکید به پس‌انداز و سرمایه برای توسعه اشتباه است (شوپیتر بیان می‌دارد که از نظر او توسعه اقتصادی عبارت است از به‌کارگیری ترکیب‌های جدیدی از ابزارهای تولیدی به گونه‌ای که شرایط تولید کالاهای موجود دگرگون شود یا کالاهای جدیدی ارائه شود) و روند سیاست‌های پولی و مالی اروپا و آمریکا از همان دهه‌های نیمه قرن بیستم مبتنی بر همان هدف شوپیتر قرار گرفته بود و نمی‌توان اندیشمندان توسعه‌خواه در آمریکا و بریتانیا را آشنا به اهداف و روش‌ها ندانست؛ بر پایه الگوی لوییس (الگوی هسته در حال گسترش سرمایه‌داری) هدف‌گذاری رشد اقتصادی و عامل تعیین‌کننده میزان رشد، میزان تشکیل سرمایه بیان شد. از سویی نظریه ساختارگرایی (نظریه ساختارگرایی دهه ۱۹۵۰) همسو با نظریه لوییس طبقه‌بندی شد. این در حالی بود که سلسو فورتادو که می‌توان او را یکی از بنیان‌گذاران ساختارگرایی کلاسیک دهه ۱۹۵۰ نامید، بین رشد و توسعه تمایز قائل می‌شود و توسعه را با پویایی طرف اقتصاد مرتبط می‌داند به گونه‌ای که بیان می‌کند: «توسعه با پویایی طرف عرضه اقتصاد شروع شد؛ امری که از اواسط قرن بیستم در اروپا و آمریکا آغاز شده است». مسئله آنجاست که هدف‌گذاری رشد، زمینه اقتصاد وارداتی را فراهم می‌کند و همین امر سبب می‌شود که نظر افرادی مانند باران و فورتادو نسبت به توسعه‌نیافتگی، آن باشد که توسعه‌نیافتگی را ناشی از تأثیر کشورهای توسعه‌یافته بر کشورهای توسعه‌نیافته بدانند. فورتادو کار را به جایی می‌رساند که سیاست پولی وام‌دهی بدون بهره را مقدم بر افزایش نرخ بهره و افزایش پس‌انداز برای انباشت سرمایه می‌خواند با این همه ساختارگرایی کلاسیک در طبقه‌بندی نظریه لوییس که محوریت ادبیات او انباشت سرمایه، رشد اقتصادی و نه سیاست‌گذاری‌های مالی و پولی و هدف‌گذاری شوپیتری است، قرار می‌گیرد. برای این طبقه‌بندی فقط کافی بود با نگاه ظاهری نه ماهیتی به ساختارگرایی کلاسیک نگریسته شود. در اواسط دهه ۱۹۶۰ که دیدگاه هسته در حال گسترش سرمایه‌داری (نظریه لوییس در اقتصاد توسعه) دیدگاه مسلط بر مطالعات نظری در قلمرو توسعه بود، جدا مورد تردید قرار گرفت. برخی از منتقدان چنین استدلال می‌کردند که پس از گذشت بیش از یک دهه تأکید بر انباشت سرمایه و جایگزینی واردات، توده مردم کشورهای جهان سوم از وضعیت چندان خوبی برخوردار نشده و حتی وضعشان بدتر شده است؛ مشخص شد که میزان رشد صنعتی برخی از کشورها و نیز میزان تولید ناخالص داخلی آنها رو به کاهش است و فرصت‌های آسان برای جایگزینی واردات دیگر از دست رفته است. همزمان مشکلات دیگری نیز پدیدار شد که نشان می‌داد هر گونه تشدید سیاست‌های موجود می‌تواند عواقب سوئی به همراه داشته باشد و صرفا موجب کاهش بیشتر آهنگ رشد و کندشدن جریان تحولات ساختاری شود. این انتقادها سبب نشد که رجوع به اهداف شوپیتری و ابزارهای آن که سیاست‌های پولی بود، شکل گیرد. با آنکه یکی از ویژگی‌های مهم تحلیل‌های همه اقتصاددانان توسعه، مردوددانستن الگوی نئوکلاسیک بود (تقریبا همه آنان بر غیرواقع‌بودن دیدگاه‌های نظری نئوکلاسیک تأکید داشتند که در آن فرض می‌شد هر اختلالی در نظام اقتصادی واکنش خاص خود را پدید خواهد آورد و متعاقبا نظام به وضعیت تعادلی جدید دست خواهد یافت. دایانا هانت ص ۶۷)، مجددا زمینه‌های دیگر از مکتب نئوکلاسیک، با حمایت‌های مالی صندوق بین‌المللی پول حول برنامه‌های تثبیت و تعدیل ساختاری جان تازه‌ای یافت. اینها همه در شرایطی است که اهداف شوپیتری، روش مکتب ساختارگرایی ۱۹۸۰، ساختارگرایی کلاسیک ۱۹۵۰ و نظریه حمایتی میردال از صنعت، همگی از نیمه قرن بیستم در کشورهای توسعه‌یافته دنبال می‌شد. اما در دهه ۱۹۸۰ روند احیای مکتب نئوکلاسیک شتاب بیشتری گرفت. در سال ۱۹۸۱ بانک جهانی گزارش توسعه شتابان در جنوب غربی آفریقا را منتشر کرد که از نفوذ گسترده‌ای برخوردار شد. در این گزارش بر اهمیت اصلاح سیاست‌های قیمت‌گذاری و کاهش دخالت دولت در فعالیت‌های اقتصادی به مثابه دو عامل مهم افزایش میزان رشد در آفریقا تأکید شده بود. هر چند تأکید بر بازار و موضوعیت‌دهی به بازار زده شد، خیل بسیاری از کشورها، عمل‌کننده استفاده از ابزار سیاست‌های پولی و مالی بلاعوض در جهت اهداف شوپیتری شدند (برای مثال کره و چین، چین از سال ۲۰۰۰ به بعد). سیاست‌های کاهش نقش دولت در حمایت، ساختار اقتصادی برخی کشورها را از تولید ایستا به اقتصاد وارداتی سوق داد به گونه‌ای که مناسبات اقتصاد وارداتی علت اصلی شکل‌دهی مناسبات سیاست‌گذاری افزایش قیمت‌گذاری‌ها و کاهش حمایت‌ها در پوشش بازار شد.

گذر

به‌صفررساندن واردات نفت ایران توهم است

● رئیس هیئت‌مدیره شرکت ایندین اویل در مصاحبه با «اس‌اندپی گلوبال پلاتس» گفت چشم‌انداز اینکه پالایشگاه‌های هندی خرید نفت ایران را به صفر برسانند، غیرواقع‌گرایانه است. به گزارش ایسنا، اگرچه ایندین اویل که بزرگ‌ترین پالایشگر نفت هند است، واردات نفت ایران را کاهش داده است؛ اما سانجیو سینگ، رئیس هیئت‌مدیره ایندین اویل، اظهار کرد احتمال اینکه واردات نفت ایران به صفر برسد، بسیار اندک است. او افزود: این شرکت با وجود این حقیقت که تحریم‌ها از روز دوشنبه اجرائی می‌شوند، برای خرید محموله‌های نفت ایران در ماه میلادی جاری ثبت سفارش کرده است. سینگ به پلاتس گفت: ما به‌شدت بر این باوریم که اگر نفت ایران از بازار جهانی حذف شود، بازار حداقل برای مدتی دچار بی‌ثباتی خواهد شد. شخصا تصور نمی‌کنم هند بتواند خرید نفت از ایران را متوقف کند. مدیر ایندین بیان کرد: این شرکت واردات نفت ایران را از آغاز اکتبر اندکی کاهش داد؛ زیرا واشنگتن سرگرم بررسی اعطای معافیت از تحریم‌های نفتی به هند بود. پیش از اظهارات او، اکونومیک‌تایمز به نقل از منابع آگاه گزارش کرده بود که هند به شرط اینکه پالایشگاه‌هایش میزان خرید نفت ایران را مجموعا ۳۵ درصد در سال مالی ۲۰۱۹-۲۰۱۸ در مقایسه با سال مالی گذشته کاهش دهند، معافیت دریافت خواهد کرد.

محسن رنانی در گفت‌وگو با «شرق» از مختصات محافظه‌کاری در دولت دوازدهم می‌گوید

دولت ژنرال‌محور بر سر کار

برای خروج از رکود چه کسی باید گام اول را بردارد؟

مرضیه امیری: به‌عنوان اقتصاددان همیشه منتقد شناخته می‌شود؛ خودش می‌گوید: «ما روزی فقط نقد می‌کردیم و تن به گفت‌وگو نمی‌دادیم. اشتباه کردیم و حالا هربار فرصتی به ما داده شد، باید برویم و حرفمان را بزنیم، حتی اگر شنیده نشود». محسن رنانی در میان اقتصاددانان نهادگرا تنها کسی بود که در نشست رئیس‌جمهور شرکت کرد؛ نشستی که به گفته خودش چند سال با تأخیر برگزار شد. بعد از جهش یک‌باره نرخ ارز و پدیدارشدن آثار تورمی آن، اقتصاددانان نزدیک به نحله فکری نهادگرا چند نامه خطاب به رئیس‌جمهوری نوشتند و محورهای بحران اقتصادی ایران را شناسایی کردند. این نامه از سوی رهبری نیز حمایت شد. محسن رنانی می‌گوید زمانی که مقام معظم رهبری از ۲۰ محور پیشنهادی اقتصاددانان که تعداد زیادی از آن به اصلاح در ساختار سیاسی بازمی‌گردد و از اقداماتی که تمام قوا باید انجام بدهند، حمایت می‌کند، دولت لازم بود با تشکیل یک تیم با مشارکت خود اقتصاددانان اقدامات لازم را برای اجرای بندبند این نامه انجام می‌داد. رنانی منشأ اصلی بحران‌های اقتصادی را عواملی غیراقتصادی می‌داند که ریشه در اقتصاد سیاسی کشور دارد. او معتقد است مثلا اینکه بگوییم سه نفر مفسد اقتصادی اعدام شدند، در باور مردم در اینکه نظام اداری فاسد است، تغییری ایجاد نمی‌کند اما اگر بگوییم تمام نهادهای غیر اقتصادی از حوزه اقتصاد خارج شوند، این یک تصمیم سریع، بزرگ و باورپذیر است و افق ایجاد می‌کند. او با اشاره به سهم نهادهای خاص در اقتصاد به تحقیقی اشاره می‌کند که گویای سهم این نهادها در اقتصاد است. براساس این مطالعه، مجموع سرمایه‌های شرکت‌ها و بنگاه‌هایی که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به نهادهای خاص وابسته هستند یا به بنیادهای خارج از دولت متعلق‌اند، نزدیک به ۵۰ درصد کل سرمایه‌ای است که در بورس فعال است. این آمار به این معناست که نصف سرمایه بورس ایران توسط این نهادها اداره می‌شود. رنانی می‌گوید: «این شاخص روشنی است که ما از قدرت پنهان و شبه‌دولتی در اقتصاد برآوردی داشته باشیم. طبیعی است که اگر چنین سهمی از اقتصاد در دست اینها باشد، به‌راحتی می‌توانند بورس و بازار ارز را مدیریت کنند».

عکس: سهند تاکی، شرق

اقتصاد ایران از ابتدای امسال روزهای پرتلاطمی را تجربه کرد. از اواخر سال گذشته نرخ ارز افزایش یافت و جهش ارزی در چند ماه اخیر شدت گرفت. هم‌زمان با نوسانات ارزی تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا علیه ایران وضع شد و دور اول تحریم‌ها از مردادماه اعمال شد و دور دوم تحریم‌های حداکثری از آبان‌ماه آغاز می‌شود. این تکانه‌ها چه تأثیری بر بخش‌های مختلف اقتصادی گذاشت؟

هر تکانه‌ای برای اقتصاد یک مصیبت است. اصلا مهم نیست، ریشه تکانه اقتصادی مانند تلاطم ارزی است یا ریشه آن تنش‌های سیاسی و وضع تحریم‌هاست. البته در اقتصادی که بنیادها و بنیان‌هایی قوی دارد، در صورت وقوع یک تکانه با سیاست‌گذاری می‌توان اقتصاد را از یک نقطه به نقطه تعادلی بالاتری انتقال داد. در چنین اقتصادی این تکانه‌ها قابل دفاع است؛ مانند شوک مالی که در آمریکا در سال ۲۰۰۸ اتفاق افتاد و سیاست‌گذاران در آمریکا هم خود تلاش کردند این شوک تأثیرش را بر ارتقای فناوری و نظام تولید بگذارد و به این واسطه بنگاه‌های ناتوان و فرسوده از گردش اقتصاد خارج شوند. پس در اقتصادی که بنیان‌های قوی دارد، تکانه می‌تواند آن را ارتقا ببخشد. مانند بدنی که عضلانی است و ساختاری قوی دارد ولی در یک مرحله زمین می‌خورد و بعد سرپا می‌ایستد، از نو شروع می‌کند و در مرحله بعد با آمادگی بیشتری در مسابقه شرکت می‌کند اما در اقتصادی که فرسوده است، هر تکانه‌ای می‌تواند انرژی‌های حیاتی آن را از بین ببرد. متأسفانه اقتصاد ما در این مرحله است. بنابراین اصلا مهم نیست تکانه سیاسی است، نظامی است، ارزی است یا به واسطه تحریم شکل گرفته است. صرف وقوع تکانه برای اقتصادهایی مانند اقتصاد کشور ما مصیبتی آسیب‌زاست.

به‌دنبال جهش نرخ ارز، دولت برای مدیریت نرخ ارز و مهار افزایش قیمت کالاهای مختلف دو بسته ارزی تنظیم و اجرا کرد. واکنش سیاست‌گذار پولی و دولت را نسبت به افزایش نرخ ارز و گرانی روزانه کالاها و خدمات مصرفی چگونه ارزیابی می‌کنید.

دولت دوازدهم دو ویژگی مشخص دارد که برای پاسخ به این سؤال باید به این ویژگی‌ها توجه کرد. یکی اینکه سن مقامات این دولت بالاست و یک دولت مسن محسوب می‌شود و دیگر اینکه به‌نوعی دولت ژنرال‌محور است. مقاماتی که ۴۰ سال سابقه فعالیت در نظام تصمیم‌گیری دارند، در این دولت مشغول به فعالیت هستند. به علت وجود این دو ویژگی، این دولت یک دولت محافظه‌کار است و دست‌به‌عصا حرکت می‌کند. به‌همین‌ترتیب حسن روحانی نیز به‌عنوان رئیس‌جمهور این دولت یک رئیس‌جمهور محافظه‌کار محسوب می‌شود. سرعت تصمیم و اقدام در این ساختار بسیار کند است. البته در اقتصاد معمولا به‌طور طبیعی ما با چند وقفه شامل وقفه در شناخت بحران، وقفه در تصمیم‌گیری، اتحاد سیاست، سیاست‌گذاری و وقفه در اثربخشی مواجه هستیم. حالا زمانی که یک دولت محافظه‌کار نیز بر سر کار باشد و در درون خود اجماعی بین مقامات اقتصادی‌اش نداشته باشد، تصمیم‌گیری‌های آن با تعلل و وقفه بیشتری اتفاق می‌افتد. به‌همین علت واکنش دولت روحانی به تحولات اقتصادی بسیار کند و متشتت بوده است.

سال‌هاست اصلاح ساختاری از سوی اقتصاددانان به رؤسای دولت‌های مختلف توصیه می‌شود و برخی دولت‌ها به‌ویژه دولت‌های یازدهم و دوازدهم در ظاهر امر بر اصلاح ساختاری تأکید داشتند. اما ماجراهای اخیر بعد از افزایش نرخ ارز نشان داد ساختار فسادآلود اقتصاد تعمیق شده و در برخی سطوح مدیریتی نیز نفوذ کرده است. مصادیق خروجی‌های این ساختار را در بازداشت و پرونده‌های تخلف ارزی معاون ارزی بانک مرکزی و همچنین معاونان وزارت صنعت، معدن و تجارت و تخصیص ارز دولتی به شرکت‌هایی بدون احراز هویت شاهد بودیم. آیا سیاست‌های ارزی منشأ این تخلف‌ها بود یا نمونه‌های اخیر فقط نشانه‌هایی از چالش ساختاری بود که سال‌هاست اقتصاد ایران با آن درگیر است؟

در هر ساختار نامناسب و فسادآلود هرگونه تغییر سیاست، فرصت‌های تازه‌ای برای فساد می‌آفریند. تغییر سیاست‌ها فرصت‌هایی برای افراد سودجو ایجاد کرده است و البته محدود به این دولت نبوده و همیشه درگیر این مسئله بوده‌ایم؛ اما دولت نمی‌تواند با این استدلال که سیاست‌گذاری‌های جدید موجب فساد می‌شود، دست به سیاست‌گذاری نزند. حال اگر انسجامی در سیاست‌گذاری وجود داشت، می‌توانست فرصت‌های کمتری برای فساد ایجاد کند. شتاب‌زدگی و تغییرات مکرر در سیاست‌ها فرصت‌های بیشتری برای کسانی که دنبال فساد بودند، ایجاد کرد.

درباره چرایی افزایش نرخ ارز در میان کارشناسان دو تحلیل وجود دارد. برخی معتقدند جهش یکباره ارز حاصل بحران حجم نقدینگی است؛ شبه‌پول (سپرده‌های بانکی) به نسبت پول پرقدرت بسیار بیشتر است و درواقع قفل‌شدن نقدینگی در بانک‌ها بالاخره موجب افزایش نرخ ارز می‌شد. عده‌ای هم معتقد هستند دولت اگر نگوییم عامدانه موجب افزایش نرخ ارز شده؛ اما با هدف پوشش کسری بودجه خود اراده‌ای هم بر مهار و کشیدن ترمز نرخ ارز نداشته است. شما با کدام‌یک از این دیدگاه‌ها همراه هستید؟

پیامدهای یک جهش عظیم ارزی آن‌قدر هولناک است که هیچ دولتی جرئت نمی‌کند برای کسب یک‌سری منافع مثل تأمین کسری بودجه نرخ ارز را به‌صورت جهشی بالا ببرد؛ اما در یک روند طبیعی با بالارفتن نرخ ارز دولت می‌تواند دلارهای حاصل از درآمدهای ارزی را گران‌تر بفروشد و کسری بودجه خود را پوشش دهد؛ اما ابتدا به ساکن برای هیچ دولتی بالابردن نرخ ارز خوشایند نیست. شاهد این ادعا هم گفت‌وگویی است که من چند ماه قبل از جهش ارزی با اسحاق جهانگیری، معاون‌اول رئیس‌جمهور داشتم. در این جلسه به ایشان گفتم ما احتمالا به‌زودی جهش ارزی خواهیم داشت و اگر نرخ ارز در همین روند شروع به افزایش کند، دیگر مشخص نیست روی چه عددی بایستد و نمی‌توان آن را کنترل کرد؛ بنابراین پیشنهاد کردم تا قبل از به‌اوج‌رسیدن روند صعودی نرخ ارز، دولت یک‌شبه و بدون اعلام قبلی نرخ ارز را افزایش دهد. دراین‌صورت اگر دولت نرخ ارز را که آن زمان حدود ۴۲۰۰تومان بود، یک‌شبه و بدون اعلام قبلی مثلا ۱۰ هزار تومان اعلام کند، بعد از چندین روز بازار به این تصمیم واکنش نشان داده و نرخ ارز در کانال شش هزار تومان به تعادل می‌رسد. حسن این کار این است که فرصتی به نقدینگی داده نمی‌شود که از بانک‌ها خارج شود؛ درحالی‌که اگر نرخ ارز به صورت پلکانی افزایش پیدا کند، انگیزه برای خروج سپرده‌ها از بانک‌ها بیشتر می‌شود و سپرده‌ها آرام‌آرام از بانک‌ها خارج شده و به سمت بازار ارز حرکت می‌کنند و قیمت ارز هم پی‌درپی بالاتر می‌رود.

یک دولت کنشگر و فعال هم‌زمان با آزادسازی نرخ ارز باید برنامه‌های رفاهی و حمایتی برای قشرهای آسیب‌پذیر و کم‌درآمد را نیز به طور جدی دنبال کند. نه اینکه به همه مردم یارانه بدهد؛ بلکه برای بخش‌هایی از جامعه که آسیب‌پذیر هستند، حمایت‌های جدی در حوزه رفاهی، تغذیه‌ای و حمایتی ارائه کند؛ بنابراین معتقدم جهش ارزی برنامه‌ریزی‌شده نبوده است

ولی افزایش پلکانی ارز موجب می‌شود سپرده‌های بانکی به نقدینه تبدیل شوند. تا زمانی که سپرده در بانک‌ها ذخیره است، خطری ندارد؛ اما به محض اینکه سپرده‌ها در دست مردم به نقدینه تبدیل شد، تورم ایجاد می‌کند و نرخ ارز مجددا افزایش پیدا می‌کند و باز تورم تشدید می‌شود. این چرخه افزایش نرخ ارز و تورم شروع می‌شود و ممکن است کشور را درگیر تورم‌های خیلی بالا کند. با اینکه این پیشنهاد خیلی شگفت‌انگیز بود، اما برای دولت پذیرفتنی نبود. نگران این بودند که افزایش نرخ ارز تورم ایجاد کند، تأمین کالاهای اساسی به مشکل بربخورد و به خانواده‌ها فشار وارد شود و اعتراضات اجتماعی شکل بگیرد.

بنابراین این نکته را من قبول ندارم که دولت عامدانه می‌خواسته نرخ ارز را بالا ببرد. نرخ ارز همواره در ایران بعد از دوره‌ای که متوقف شده، به دلیل شوک سیاسی، اقتصادی یا روانی جهش می‌کرده و این جهش اخیر هم در ادامه این روند طبیعی بوده است؛ اما در حال حاضر که جهش ارزی رخ داده و هزینه‌اش به اقتصاد و خانواده‌ها تحمیل شده است؛ یعنی اکنون این جهش ارزی، تورم خودش را آفریده و فقرا را فقیرتر کرده و توزیع ثروت را برهم زده است؛ بنابراین جامعه دیگر بخواهیم یا نخواهیم هزینه افزایش نرخ ارز را داده است. الان انتظار این است که دولت این فرصت را از دست ندهد و نرخ ارز را آزاد کند؛ گرچه من معتقدم و قبلا نیز بارها گفته‌ام که در زمان رکود نباید نرخ ارز بالا برود؛ اما درحال‌حاضر که ارز خارج از کنترل ما بالا رفته است و هزینه را داده‌ایم، دست‌کم منافعش را هم ببریم. منافعش این است که با آزادسازی نرخ ارز اقتصاد ایران را از چرخه ادواری جهش ویرانگر نرخ ارز که هر چند سال یک بار اتفاق می‌افتد و شکاف فقیر و غنی را در جامعه ما بیشتر می‌کند، خارج می‌کنیم. مخالفت با این پیشنهاد حول این استدلال است که اگر نرخ ارز را رها کنیم، بسیاری از کالاهای اساسی گران خواهد شد و فشار معیشتی بر مردم تحمیل می‌شود. این استدلال کاملا درست است؛ اما اینجاست که یک دولت کنشگر و فعال هم‌زمان با آزادسازی نرخ ارز باید برنامه‌های رفاهی و حمایتی برای قشرهای آسیب‌پذیر و کم‌درآمد را نیز به طور جدی دنبال کند. نه اینکه به همه مردم یارانه بدهد؛ بلکه برای بخش‌هایی از جامعه که آسیب‌پذیر هستند، حمایت‌های جدی در حوزه رفاهی، تغذیه‌ای و حمایتی ارائه کند؛ بنابراین معتقدم جهش ارزی برنامه‌ریزی‌شده نبوده است. یعنی گرچه ما یک نقدینگی غیرعادی و منبع لازم برای جهش تورمی را ایجاد کرده بودیم اما صاعقه و عامل روشن‌شدن موتور این جهش تورمی، فشارهای روانی حاصل از نگرانی‌ها درباره تحریم، بی‌ثباتی سیاسی و درگیری نظامی با غرب بوده است. در شرایط کنونی که رکود عمیق است، افزایش نرخ ارز بیشتر ریشه روانی و اجتماعی داشته است تا اقتصادی. به عبارت دیگر اگر شوک سیاسی حاصل از نگرانی مردم نبود، فعلا آن نقدینگی عظیم به صورت سپرده در بانک‌ها آرمیده بود و به بازار ارز نمی‌آمد، چرا که در شرایط کنونی درآمدهای ارزی دولت بیش از مخارج ارزی آن و مجموع درآمد ارزی کشورمان از نفت و صادرات غیرنفتی بیش از ارزش واردات بوده است؛ بنابراین نباید نرخ ارز بالا می‌رفت؛ پس نتیجه می‌گیریم ریشه جهش ارزی اخیر بیش از اینکه اقتصادی باشد، روانی و حاصل نگرانی‌های جامعه درباره ثبات اقتصادی و سیاسی آینده بوده است.

در ماه‌های اخیر و به دنبال تحولات اقتصادی، چند نامه از سوی اقتصاددانان خطاب به رئیس‌جمهور نوشته شد که شما نیز این نامه‌ها را امضا کردید. محوریت این نامه‌ها چه بود و بنا بر چه ضرورتی این نامه‌ها نوشته شد و چه اهدافی را دنبال می‌کرد؟

در دو ماه اخیر سه نامه از سوی اقتصاددانان منتشر شده است. نامه اول با محوریت اقتصاددانان نهادگرا تنظیم و منتشر شد و من هم جزء امضاکنندگان بودم. این نامه ۲۰ محور پیشنهادی داشت و مقام معظم رهبری هم رسما از این محورها حمایت کردند. البته این محورها، محورهایی نبود که فقط به تغییرات در دولت محدود باشد. بخشی از این محورها در واقع اصلاحاتی است که خود نظام سیاسی باید تصمیم به اعمال آنها بگیرد.

به نظرم دولت این فرصت استثنائی را از دست داد یا در حال ازدست‌دادن آن است، زمانی که مقام معظم رهبری از ۲۰ محور پیشنهادی اقتصاددانان که تعداد زیادی از آن به اصلاح در ساختار سیاسی بازمی‌گردد و اقداماتی که تمام قوا باید انجام دهند، حمایت می‌کند، دولت لازم بود از این نامه حمایت می‌کرد و با تشکیل یک تیم، اقدامات لازم برای اجرای بندبند این نامه را با مشارکت خود اقتصاددانان انجام می‌داد؛ بنابراین این فرصتی بود که اقتصاددانان برای دولت آفریدند و حمایت رهبری هم فرصت مناسب را ایجاد کرد، اما دولت به نحو مطلوبی از آن استفاده نکرد. نامه دوم که با حمایت تعداد بیشتری از اقتصاددانان نوشته شد و البته من امضا نکردم، نامه‌ای بود که یک‌سری توصیه‌های سیاستی مشخص در حوزه پولی و بانکی داشت و نظر بنده این بود که توصیه‌های سیاستی را نباید ابتدا در فضای عمومی منتشر کرد، بلکه برای توصیه سیاستی باید با سیاست‌گذاران مذاکره کرد و به جمع‌بندی رسید. ما نمی‌توانیم یک‌سری توصیه‌های سیاستی را در فضای عمومی منتشر کنیم و ذهن جامعه را به سمتی که الزاما معلوم نیست درست باشد، هدایت کنیم؛ بنابراین من معتقد بودم توصیه‌های سیاستی مستلزم جلسات کارشناسی است، درحالی‌که نامه اول توصیه‌های سیاستی نبود، بلکه زنهارها و ضرورت‌های تحول در برخی حوزه‌های کلان اقتصادی و سیاسی بود، اما اینکه این تحول‌ها چگونه ایجاد شود، خود نیازمند سیاست‌گذاری است. نامه سوم هم بین نامه اول و دوم اقتصاددانان منتشر شد. این نامه را تعداد زیادی از استادان در حوزه‌های علوم اجتماعی، علوم سیاسی و اقتصاد و همچنین فرهیختگانی در حوزه‌های کنشگری مدنی امضا کردند. این نامه که من هم جزء امضاکنندگان آن بودم، یک نامه تحلیلی بود که علت بحران را ریشه‌یابی و ریشه‌های تاریخی، فرهنگی و سیاسی را مشخص کرده و جهت‌گیری تحول در حوزه‌های مختلف را نشان داده بود.

بعد از انتشار این نامه‌ها دو جلسه حضوری هم تشکیل شد؛ یکی نشست رئیس سازمان برنامه و بودجه با نویسندگان نامه اول اقتصاددانان نهادگرا و دیگری هم جلسه رئیس‌جمهور با اقتصاددانان. در جلسه اول شما حضور نداشتید، چرا؟ جلسه با رئیس‌جمهور بر محور چه محتوایی گذشت؟

اکثریت نویسندگان نامه اول، در جلسه اول در سازمان مدیریت شرکت نکردند چون معتقد بودند مخاطب نامه اول ریاست محترم جمهوری بود و انتظار می‌رفت ایشان از اقتصاددانان دعوت کنند و حرف‌های آنها را بشنوند. نویسندگان نامه اول معتقد بودند جلسه سازمان مدیریت بیشتر یک جلسه تشریفاتی است و نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت.

جلسه دوم با رئیس‌جمهور جلسه خوبی بود. باوجود اینکه دوستان نهادگرا در این جلسه شرکت نکردند و انتظار داشتند من نیز به جلسه نروم، اما من حضور پیدا کردم، به علت اینکه معتقد بودم حالا که سیاست‌گذار و سیاست‌مدار درهای گفت‌وگو را گشوده است، ما نباید این فرصت را از خود دریغ کنیم. من بعد از دوره دولت‌های محمود احمدی‌نژاد همچنان افسوس می‌خورم چرا ما نرفتیم بنشینیم پشت در اتاق‌های سیاست‌گذار و آنها را وادار به گفت‌وگو کنیم و بگوییم در را باز کنید ما حرف داریم. ما در آن دوره به‌جای گفت‌وگو فقط نقد کردیم، ما با دولت احمدی‌نژاد قهر کردیم. این اشتباه بود. چون با قهر ما ناقدان، کسانی که مسئله‌شان کسب قدرت است، می‌روند به سیاست‌گذار نزدیک می‌شوند و توصیه‌هایی می‌کنند که اقتصاد ایران را به آشوب می‌کشاند و چنین هم شد؛ بنابراین معتقدم ما دیگر نباید این خطا را انجام دهیم، هرگاه مقام ارشدی در را گشود و از ما دعوت کرد، باید حضور پیدا کنیم. ما در این چند سال بارها و بارها تقاضای ملاقات با رئیس‌جمهور را مطرح کرده بودیم، اما موافقت نشده بود. هرگاه به ما فرصت داده شد، باید برویم و حرفمان را بزنیم، حتی اگر به نظر برسد که حرف ما شنیده نمی‌شود.

به‌هرحال جلسه با رئیس‌جمهور جلسه خوبی بود و به گمانم هم نگاه آقای روحانی را به اقتصاددانان تغییر داد و هم نگاه اقتصاددانان به رئیس‌جمهور را. در این جلسه من ضمن ابراز خشنودی از برگزاری جلسه ابراز تأسف کردم که ای کاش این جلسه در سال ۹۲، بلافاصله بعد از انتخاب حسن روحانی برگزار شده بود، ای کاش این جلسه قبل از تنظیم بسته‌های اول، دوم و سوم خروج از رکود برگزار شده بود، ای کاش این نشست در میانه اجرای بسته‌ها برگزار شده بود، ای کاش این نشست پیش از آنکه مقامات جدی دولت مانند دکتر طیب‌نیا و دکتر نیلی از دولت بروند، تشکیل شده بود. من تمام این ابراز تأسف‌ها را مطرح کردم، اما همچنان معتقدم این جلسه و شرکت ما در آن بهتر از غیبتمان بود. در این جلسه نگاه دو طرف به یکدیگر تعدیل شد و یک گام به پیش بود، برای اینکه شاید همکاری بین اقتصاددانان منتقد و دولت شکل بگیرد. من امیدوار هستم همان‌طورکه آقای رئیس‌جمهور در جلسه گفتند، این نشست معارفه است و با کمیته‌های تخصصی و گفت‌وگوهای جدی‌تر ادامه پیدا می‌کند، این قول‌وقرار محقق شود و ما بتوانیم در فضای کارشناسی بحث‌های جدی را داشته باشیم؛ زیرا معتقدیم دولت و البته حکومت فرصت چندانی برای دست‌زدن به اصلاحات اساسی هم در حوزه اقتصاد و هم در حوزه سیاست ندارند و اگر چنین نکنند، از نقطه‌ای به بعد، وقتی بحران عمیق و فراگیر شد، دیگر مدیریت تحولات اقتصادی ناممکن خواهد بود. در این جلسه ما به کلیات پرداختیم و امکان ورود به بحث‌های تخصصی وجود نداشت، اما معتقدم جلسه پربار و مؤثری بود که اگر دو طرف عزم داشته باشند می‌تواند به همکاری منجر شود و دولت بحران‌های جاری کشور را بهتر مدیریت کند.

در جلسه با رئیس‌جمهور چه پیشنهادهایی از سوی اقتصاددانان برای مدیریت بحران‌های اقتصادی مطرح شد؟

هرکدام از اقتصاددانانی که در جلسه با رئیس‌جمهور صحبت کردند، پیشنهاداتی را هم مطرح کردند. بحث بنده در این جلسه این بود که رکود کنونی دستپخت یک دولت نیست، دستپخت دولت‌های متوالی است. در ادامه صحبت‌هایم شش عامل را برای رکود کنونی برشمردم، دو ریشه خارجی و چهار ریشه داخلی. ریشه‌های خارجی شامل رکود اقتصاد جهانی از ۲۰۰۸ به بعد و کاهش قیمت نفت در پنج سال اخیر بود. بعد از آن هم اگر قیمت نفت افزایش پیدا کرده ما به‌جای آن با تحریم درگیر بوده‌ایم. اما چهار ریشه اصلی در داخل داریم؛ رکود ساختاری، رکود نهادی، رکود سیاسی و اقتصاد کلان. سه ریشه نهادی، ساختاری و سیاسی حلشان در کوتاه‌مدت امکان‌پذیر نیست و دست دولت باز نیست و نیازمند عزم نظام سیاسی است. یک بخش از رکود مدیریتش در دست دولت است و آن اقتصاد کلان است و رکودی که ناشی از تصمیم‌گیری‌های سیاستی پولی، مالی و هزینه‌ای دولت است. در این مورد هم در شرایط کنونی دست دولت بسته است، چراکه ابزارهای اقتصاد کلان در ایران کند و ناکارآمد شده است؛ یعنی دولت دیگر نمی‌تواند با کنترل نرخ ارز، نرخ بهره و عرضه پول اقتصاد کلان را وارد رونق کند. بنابراین این ششمین ریشه رکود که انتظار داشتیم دولت آن را مدیریت کند، هم‌اکنون ابزارهایش بسیار کند شده است. برای خروج از رکود امروز نیازمند عزم نظام سیاسی و تحول در حوزه‌های متعدد هستیم.

نکته اصلی این است که اقتصاد ایران، امروز افق ندارد. رکود امروز به‌دلیل کمبود نقدینگی، مواد اولیه و تقاضا نیست بلکه به این دلیل است که ما افق نداریم. برای ایجاد افق در اقتصاد، دولت به‌تنهایی نمی‌تواند کاری کند. نظام سیاسی باید افق‌گشایی کند. برای اینکه مفهوم نبود افق در اقتصاد ایران روشن شود، برای رئیس‌جمهور و دیگر حضار جلسه این مثال را زدم که در زمان آقای هاشمی‌رفسنجانی سؤال سرمایه‌گذار از من به عنوان مشاور اقتصادی این بود: «سرمایه‌های خود را به استان سیستان‌وبلوچستان ببرم برای پرورش شترمرغ، چون برای سرمایه‌گذاری در این منطقه تسهیلات تبصره ۳ با سود اندک ارائه می‌شود یا سرمایه‌ام را به استان اصفهان برای ایجاد کارخانه سنگ‌بری ببرم؟»؛ یعنی در آن دوران سرمایه‌گذار حاضر بود در همه‌جای ایران سرمایه‌گذاری کند و نگاه می‌کرد به اینکه کجا سودآورتر است. در دوران آقای خاتمی سؤال فعالان اقتصادی این بود: «سرمایه‌هایم را در اصفهان، تبریز یا مشهد در فولاد ببرم یا روی پتروشیمی یا خودرو سرمایه‌گذاری کنم؟» در این دوره سؤال سرمایه‌گذار حول شناسایی منطقه سرمایه‌گذاری در حاشیه کشور نبود بلکه می‌خواست سرمایه خود را در مرکز متمرکز کند. در زمان دولت احمدی‌نژاد سؤال سرمایه‌گذار این شد: «سرمایه خودم را صرف خرید دلار کنم یا طلا یا زمین؟». درواقع دیگر کسی دنبال سرمایه‌گذاری در تولید نبود، دنبال به چنگ‌آوردن سودهایی بود که در بازارهای یادشده می‌شد کسب کرد. اما امروز سؤال سرمایه‌گذار این است: «سرمایه‌هایم را به امارات ببرم یا در ارمنستان خانه بخرم یا در گرجستان سرمایه‌گذاری کنم؟». روند این سؤالات نشان می‌دهد افق اقتصاد ایران مسدود شده است. وقتی می‌گوییم اقتصاد افق دارد، یعنی سرمایه‌گذار احساس می‌کند در۲۰ سال آینده نگرانی مبنی بر برهم‌ریختن نظم اقتصادی و سیاسی در کشور ندارد. می‌تواند برای ۲۰ سال مطمئن باشد سرمایه‌گذاری‌اش آسیب نخواهد دید و یک حاشیه سود قابل قبول خواهد داشت، اما امروز سرمایه‌گذار سؤالش این است که سرمایه خود را چگونه و کجا از کشور خارج کند. بخش بزرگی از افزایش قیمت دلار، ناشی از سرمایه‌هایی است که از کشور در حال خروج است. چون سرمایه‌گذار نمی‌داند در تحریم یک ماه دیگر، در انتخابات بعدی و در اعتراضات بعدی چه بلایی سر سرمایه‌هایش خواهد آمد. اینها نشان می‌دهد اقتصاد ما افق ندارد، ایجاد افق در دست دولت نیست. تا زمانی که ما افق‌گشایی نکنیم (افق‌گشایی را من در اینجا ترجمه پارادایم شیفت آورده‌ام) و جامعه حس نکند ما تهدیدها را کاهش می‌دهیم و بی‌ثباتی‌ها را مهار می‌کنیم، وضعیت بهبود پیدا نمی‌کند. بنابراین در دیدار با رئیس‌جمهور از ایشان درخواست کردم تلاش خودشان را به سمت افق‌گشایی ببرند و گفت‌وگو در درون و پشت پرده نظام سیاسی برای ایجاد افق در فضای سیاسی و اقتصادی ایران را در دستور کار قرار دهند. مشکلات مربوط به ارز و رکود مسائل قابل مدیریت اقتصاد ایران هستند اما عوامل غیراقتصادی و سیاسی و نگرانی جامعه می‌تواند این مسائل را غیرقابل مدیریت کند. بنابراین امروز برای اینکه از عمیق‌ترین رکود تاریخ معاصر ایران خارج شویم، نظام سیاسی باید هدف خود را خروج از رکود قرار دهد و برای ۱۰ سال هدف اصلی نظام سیاسی ایجاد انباشت، خلق ارزش‌های اقتصادی و ایجاد اشتغال شود و اهداف بعدی در رتبه‌های بعدی قرار بگیرند. نمی‌گوییم اهداف ملی را تغییر دهیم بلکه بازتعریف و بازاولویت‌بندی کنیم. برای اینکه برای ۱۲ میلیون بی‌کار رسمی و غیررسمی ایجاد شغل کنیم، هدف برنامه‌ریزی ۱۰ سال آینده باید انباشت سرمایه باشد. اگر غیر از این باشد، حجم بی‌کاری ما که اکنون بالای ۱۰ میلیون نفر است، تشدید می‌شود و به یک چالش اجتماعی و سیاسی می‌انجامد.

منظور شما از پارادایم شیفت یا همان افق‌گشایی چیست؟

پارادایم شیفت یعنی تغییرات سریع، گسترده و باورپذیر در جهت‌گیری‌های کلان و در الگوهای رفتاری حکومت به‌گونه‌ای که مردم باور کنند حکومت قرار است تغییرات جدی ایجاد کند، افق‌هایی بگشاید و فرصت‌هایی بیافریند؛ مثلا اینکه به مردم بگوییم سه نفر مفسد اقتصادی اعدام شدند، در باور مردم در این مورد که نظام اداری فاسد است، تغییری ایجاد نمی‌کند اما اگر بگوییم تمام نهادهای غیراقتصادی از حوزه اقتصاد خارج شوند، این یک تصمیم سریع، بزرگ و باورپذیر است و افق ایجاد می‌شود؛ یعنی مردم باور می‌کنند که قرار است زمینه‌های فساد کم شود. یا اگر بگوییم تمام کسانی که مسئولیت دولتی دارند، باید حقوق و مزایای دریافتی‌شان در یک سایت اعلام شود و همه به آن دسترسی داشته باشند. این یک تغییر باورپذیر در جهت فسادزدایی است. یا مثلا اعلام کنیم تمامی ایرانیان خارج از کشور که شاکی خصوصی ندارند، می‌توانند به ایران تردد کنند و عفو عمومی را اعلام کنیم، این مساله امید ایجاد می‌کند و افقی در برابر جامعه می‌گشاید، ضمن اینکه چند میلیون ایرانی خارج از کشور نیز می‌توانند با تردد خود به ایران، در شکستن تحریم و نقل‌وانتقال دلار، به ما کمک کنند. ما چهار میلیون ایرانی مقیم خارج از کشور داریم، اگر هر ایرانی در سال یک بار به ایران سفر کند، در مجموع ۴۰ میلیارد دلار ارز وارد کشور می‌شود. همچنین می‌توانیم از آنها درخواست کنیم بخشی از جابه‌جایی پول را در زمان تحریم برعهده بگیرند و مسدودبودن انتقال پول در دوران تحریم را بشکنند. جمع‌بندی کنم: تا زمانی که ما در اقتصاد افق‌گشایی نکنیم، حرکت اقتصاد همچنان به سمت خروج سرمایه و تعمیق رکود خواهد بود.

دولت دوازدهم حتما باید یک دولت توزیع باشد که به سمت اعتراض پابرهنگان و حاشیه‌نشینان نرویم. اما اینکه چگونه، بسیار حساس است. یک سیاست غلط توزیعی می‌تواند به ضرر فقرا ختم شود. مانند هدفمندسازی یارانه که برخلاف هدف اولیه تعداد فقرا را فزونی بخشید و رکود را تعمیق کرد. این شوک ارزی اخیر هم احتمالا به چنین پیامدهایی منجر شود

در میان صحبت‌هایتان به مسئله اقتصاد سیاسی ایران اشاره کردید. در دهه‌های اخیر و تقریبا در تمامی دولت‌ها با شدت و ضعف‌های متفاوتی ما در اقتصاد از خصوصی‌سازی گرفته تا نظام بانکی، بنگاه‌داری و پروژه‌های عمرانی شاهد حضور و چیرگی جریان‌ها و نهادهای خاص در این فعالیت‌ها بوده‌ایم. درحال‌حاضر این جریان‌ها چقدر نقش‌آفرین هستند و چه سهمی در اقتصاد ایران دارند؟

من برآورد دقیقی از سهم نیروها و نهادهای خاص در اقتصاد ندارم اما اخیرا یکی از دانشجویان من که در بورس فعال است، تحقیقی برای بنده انجام داد که نشان می‌دهد مجموع سرمایه‌های شرکت‌ها و بنگاه‌هایی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم به نهادهای خاص یا به بنیادهای عمومی خارج از دولت وابسته هستند، نزدیک به ۵۰ درصد کل سرمایه‌ای است که در بورس فعال است. اگر این برآورد دقیق باشد، به این معناست که نصف سرمایه بورس ایران توسط این نهادها اداره می‌شود. این شاخص روشنی است که ما از قدرت پنهان نهادهای شبه‌دولتی در اقتصاد برآوردی داشته باشیم. طبیعی است که اگر چنین سهمی از اقتصاد در دست اینها باشد، به راحتی می‌توانند بورس و بازار ارز را مدیریت کنند. کمااینکه همین الان نیز که بخشی از نوسانات ارز کنترل شده، تاحدی به دلیل برخوردهای امنیتی بوده که خارج از دولت در بازار ارز صورت گرفته است. به نظر می‌رسد سهم این نهادها در اقتصاد ایران بسیار بالاست و می‌توانند در بازارهای مختلف اعمال نظر و تغییر کنند.

برگردیم به بحث آثار معیشتی جهش ارز و تحریم‌ها. در روزهای اخیر از سوی دولت چند برنامه تحت عنوان بسته‌های جبرانی مطرح شده و برخی از لزوم توزیع کارت خرید کالا یا بسته تأمین غذا صحبت می‌کنند و نمایندگان کارگری نیز به دنبال افزایش دستمزد برای نیمه دوم سال هستند. پیشنهاد شما برای کاهش فشارهای معیشتی و ایجاد پوشش‌های حمایتی رفاهی چیست؟

از ساختار اجزا و مکانیسم بسته‌های مطرح‌شده اطلاعی ندارم. اما این را می‌دانم که در دولت دوازدهم چاره‌ای نیست که سیاست‌های بازتوزیع جدی به کار گرفته شود. دولت دوازدهم باید یک دولت تخصیصی-توزیعی باشد. اگر به تاریخ رجوع کنیم، دولت آقای هاشمی یک دولت تخصیصی بود و در واقع مأموریت خود را تخصیص منابع از طریق آزادسازی قیمت‌ها و تجارت گذاشته بود. تاحدودی موفق بود و پیامدهایی منفی نیز برای اقتصاد ایران داشت. دولت آقای خاتمی دولت تثبیت بود. به دلیل بی‌ثباتی‌هایی که در دوره قبل ایجاد شده بود و خصوصا تورم‌های بالای بعد از سال ۷۴، دولت آقای خاتمی تلاش کرد تلاطم‌ها را مدیریت کند. در این کار هم موفق بود و پایین‌ترین نرخ‌های تورم و بالاترین نرخ‌های اشتغال‌زایی بعد از انقلاب را رقم زد. اما در این دو دولت، سیاست‌های تخصیص و تثبیت موجب عدم توازن و بی‌عدالتی در توزیع درآمد و ثروت شد. به‌طور طبیعی دولت بعدی باید دولت توزیع می‌بود و دولت احمدی‌نژاد هم دولت توزیع شد. به دلیل جابه‌جایی منابع در دولت‌های قبلی، توزیع به زیان فقرا بود و به ویژه شوک‌های ارزی که همواره به نفع ثروتمندان است، با هر شوک ارزی ثروتمندان ثروتمندتر و فقرا فقیرتر می‌شوند. به ویژه شوک ارزی در دولت مرحوم هاشمی‌رفسنجانی موجب عدم توازن شده بود. آقای احمدی‌نژاد مأموریت دولت خود را درست انتخاب کرده بود اما برای اجرای مأموریت خود از سیاست‌های غلط بهره گرفت. شیوه اجرائی آنها نیز بسیار بد بود. اما باید به نفع فقرا سیاست‌های دیگری را اجرا می‌کردند البته متأسفانه نه‌تنها سیاست‌های دولت نهم و دهم در عمل به نفع فقرا نبود، بلکه تعداد فقرا در پایان دولت دهم، در مقایسه با تعداد آنها در سال ۸۴، دو برابر شده بود.

به طور طبیعی دولت آقای روحانی دولت تثبیت-تخصیص بود، این کار را هم کرد و در تثبیت یعنی کنترل تورم موفق هم بود، اما این سیاست چون به تعمیق رکود انجامید، وضعیت کارگران و فقرا را بدتر کرد. این شوک ارزی هم مجددا باعث می‌شود توزیع درآمد و ثروت به نفع ثروتمندان بیشتر تغییر کند و وضعیت فقرا را بدتر می‌کند. دولت دوازدهم حتما باید یک دولت توزیع باشد که به سمت اعتراض پابرهنگان و حاشیه‌نشینان نرویم. اما اینکه چگونه، بسیار حساس است. یک سیاست غلط توزیعی می‌تواند به ضرر فقرا ختم شود. مانند هدفمندسازی یارانه که برخلاف هدف اولیه تعداد فقرا را فزونی بخشید و رکود را تعمیق کرد. این شوک ارزی اخیر هم احتمالا به چنین پیامدهایی منجر شود بنابراین دولت باید به سمت پوشش‌های حمایتی برود. من توصیه می‌کنم به سرعت از ذخیره کارشناسی استفاده کند و اجازه دهد در این زمینه از منتقدان کسب نظر شود. از این منظر من انتخاب وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی را در شرایط فعلی بسیار مهم می‌دانم. راهکارهای اصلاحی در حوزه اقتصاد و صنعت تا حدودی مشخص است اما جسارت لازم برای اجرای این راهکارها وجود ندارد. همچنان که الان در حوزه پولی و بانکی هم تاحدودی اجماع کارشناسی وجود دارد اما جسارت لازم برای اجرای توصیه‌ها وجود ندارد. یکسان‌سازی نرخ ارز در شرایطی که ما هزینه افزایش نرخ ارز را داده‌ایم، لازم است اما هنوز نه نظام سیاسی همراهی می‌کند و نه دولت جسارت لازم را دارد. ولی الان یکی از مهم‌ترین انتخاب‌ها، انتخاب وزیر رفاه است. رئیس‌جمهور باید بهترین گزینه را فارغ از جهت‌گیری‌های سیاسی انتخاب کند. اگر قانون اساسی ما اجازه می‌داد بهترین کار این بود که بهترین وزیر کاری را که در جهان فعال بوده، در این برهه زمانی دعوت کنیم، بیاید وزیر رفاه ما شود. چون سیاست‌گذاری رفاهی و حمایتی یک کار بسیار حرفه‌ای و دقیق و تخصصی است. دست‌کم اگر نمی‌شود چنین کنند، نباید به فشارهای سیاسی و باندی تن بدهند. در شرایط فعلی و باتوجه به وضعیت معیشتی و اقتصادی، بهترین وزیر با جسارت کافی و همچنین تجربه و خلاقیت کافی باید به عنوان وزیر کار انتخاب شود. من نگران هستم دوباره از وزرای قدیمی استفاده شود، کسانی که جز تجربه‌های منقضی‌شده چیز دیگری در چنته ندارند. بنابراین باید یک وزیر تعاون با ویژگی‌های منحصربه‌فردی انتخاب شود تا بتواند مانع فشار بر فقرا شود و زمینه‌های اعتراض پابرهنگان را کمتر کند.

برای سؤال آخر درباره راه‌های مقابله با تحریم‌ها و برقراری و ادامه ارتباط مالی و تجاری با اروپا و آسیا توضیح دهید. آیا در شرایط فعلی امکان دورزدن تحریم‌های آمریکا برای ایران وجود دارد؟

تجربه تحریم‌های قبلی به آمریکا آموخته است که ما از چه مسیرها و کانال‌هایی می‌توانیم تحریم‌ها را دور بزنیم. دانش تحریم در آمریکا یک دانش پیشرفته است و آمریکا تصمیم گرفته به جای جنگ نظامی به دلیل همبستگی اقتصاد جهانی، از طریق تحریم و با هزینه کمتر، یک کشور را به زانو درآورد. بنابراین تحریم‌های آمریکا نوعی جنگ اقتصادی است و از سال‌های پیش دانش تحریم‌ها در این کشور شکل گرفته است. زمانی که ما داشتیم می‌گفتیم قطع‌نامه‌ها کاغذپاره است، آمریکایی‌ها داشتند روی دانش تحریم کار می‌کردند. برخی حوزه‌های تحریم کاملا در دست آمریکاست و حتی اگر اروپا بخواهد به ایران کمک کند هم نمی‌تواند؛ مانند حوزه مبادلات بانکی و دلار که اقتدار کامل آن دست آمریکاست. پس در این حوزه‌ها ما نمی‌توانیم کاری کنیم اما در حوزه‌های دیگر می‌توانیم با چین، هند و ترکیه کار کنیم. البته آنها از ما امتیازها و رانت‌هایی خواهند گرفت اما ما باید هزینه و فایده کنیم و بکوشیم برای رسیدن به تاب‌آوری ادامه دهیم. در عین حال فراموش نکنیم تمامی کشورهایی که در زمان تحریم ما را یاری می‌کنند تا تحریم‌ها را دور بزنیم، به وقت مقتضی، از ما امتیازهای جدی خواهند گرفت. بنابراین هر چه سریع‌تر زمینه‌های تحریم را از بین ببریم، زمینه فساد را از بین برده‌ایم.

راه‌های پیش‌روی ارز

سپنتا مسعود . کارشناس اقتصادی

در تقریبا یک‌سالی که از آغاز نوسانات نرخ ارز می‌گذرد، اکثر قریب‌به‌اتفاق کارشناسان و صاحب‌نظران، این موضوع را از زاویه یک بحران اقتصادی در حال وقوع و متأثر از تلاش دولت ایالات متحده برای اعمال فشار و منزوی‌کردن اقتصاد ایران تحلیل کرده‌اند. همچنین با وجود تکرار نسبتا منظم رویه افزایش نرخ ارز، به‌ویژه در شش ماه گذشته که تناوب وقوع جهش‌های شدید در چند روز و سپس کاهش جزئی و چند هفته آرامش در بازار بوده است، تحلیل‌های ارائه‌شده هر بار از واکاوی در قالب یک روند کلی امتناع کرده و اصرار بر توضیحات تکراری مبتنی‌بر عوامل و محرک‌هایی دارند که نه عمق تأثیرگذاری و نه تداوم آنها می‌تواند با چنین نظم مکرری استمرار داشته باشد. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که سیاست‌های متعدد و بعضا متناقض مسئولان، بیشتر جنبه نمایشی داشته و عملا تمایل جدی برای تغییر روند بازار ارز و مسیر تحولات وجود ندارد. چنین رویکردی را می‌توان این‌گونه هم تعبیر کرد که شاید باوجود تمامی آنچه گفته و انجام شده، از دید سیاست‌گذاران، مسیر تحولات اخیر اقتصاد کشور در واقعیت امر، تغییراتی (یا حتی اصلاحاتی) لازم و ضروری برای مقابله با شرایط نامساعد و مصائب اقتصادی پیش‌رو است. با توجه به شرایط، چنین تغییرات و تحولاتی حتی اگر لزوم انکارناپذیر و اهمیت حیاتی هم داشته باشند، همچنان از نظر عموم جامعه بسیار ناخوشایند و موجب نارضایتی می‌شوند. ازاین‌رو، اعمال مستقیم چنین سیاست‌های اقتصادی‌ای از طرف سیاست‌گذار، احتمال و شدت تبعات اجتماعی و سیاسی را افزایش داده و خود می‌تواند تبدیل به معضل جدی بشود. متعاقبا، هنگامی که بازار و به تبعیت از آن، رفتار و انتظارات اقتصادی عموم مردم، در مسیری قرار گرفته‌اند که خودبه‌خود در جهت لازم هستند، اینکه سیاست‌گذار عملا اقدام و دخالتی کارآمد برای تغییر این روند تدریجی و به ظاهر مبتنی بر میل بازار انجام ندهد، منطقی و قابل درک است. به دلیل مرکزیت و اهمیت حیاتی درآمد ناشی از صادرات نفت و گاز، اقتصاد ایران عمدتا ارزمحور است و تمامی بازارها به شکل مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر بازار ارز بوده و از آن تبعیت می‌کنند. همچنین، به دلیل ساختار اقتصاد ایران، دولت منبع اصلی درآمد و ذخایر ارزی بوده و حتی صرف‌نظر از قدرت قانون‌گذاری، صرف قدرت مالی بی‌رقیب خود، عملا تنها بازیگر اصلی اقتصاد است. به‌این‌ترتیب، دولت می‌تواند با اهرم‌های مستقیم یا غیرمستقیم، تأثیر موردنظر را بر بازار ارز اعمال کرده و بازار ارز، رفتار دیگربازارها و مسیر کلی اقتصاد را تعیین کند. می‌توان اذعان داشت که پایین نگاه‌داشتن مصنوعی نرخ ارز پس از برجام، از نظر سیاسی به دلیل وعده‌های انتخاباتی و از دید اقتصادی، با امید به سرمایه‌گذاری‌های کلان خارجی توجیه‌پذیر بود. ازیک‌سو ثبات نرخ ارز که متعاقبا منتج به ثبات نسبی شرایط اقتصادی کشور بود، وجهه مثبتی در رابطه با برآورد ریسک در جذب سرمایه‌گذاران خارجی ارائه داده و از سوی دیگر، پایین نگاه‌داشتن نرخ باعث بالاتربودن مبلغ ارزی سرمایه‌گذاری‌های خارجی می‌شد که از هر دو جهت سودمند می‌بود. ارز ارزان همچنین کالاها و محصولات مصرفی وارداتی را در دسترس طیف گسترده‌تری از جامعه قرار می‌داد که دست‌کم برای بخشی از جامعه که عمدتا از حامیان دولت بودند، انعکاسی بود از تحقق وعده‌های انتخاباتی ارتقای سطح رفاه نسبی مردم. اما از زمانی که رویکرد متخاصم دولت جدید ایالات متحده و تردید درباره آینده برجام و دستاوردهای فرضی آن محرز شد، معادلات و پارامترهای سیاسی و اقتصادی با توجه به واقعیات جدید تغییر کرد.

در شرایطی که نه‌تنها امکان تحقق انتظارات اقتصادی و مزایای برجام تا حد زیادی منتفی است، بلکه ایالات متحده و کشورهای تحت حمایت آن در منطقه تلاش مستمر برای تحمیل فشار اقتصادی همه‌جانبه بر ایران را دارند، دولت موظف است نقاط ضعف و آسیب‌پذیر اقتصاد و تأثیرگذاری منفی آنها را به حداقل برساند. همان‌گونه که پیش‌تر به آن اشاره شد، یکی از مهم‌ترین اهرم‌های اقتصادی دولت، قابلیت هدایت بازار ارز است و از تدابیر لازم برای رویارویی با شرایط جدید الزام تغییر سیاست‌های ارزی و تطبیق رویکرد دولت نسبت به بازار ارز با واقعیات پیش‌رو است. با حذف مزایای برجام از معادلات اقتصادی، می‌توان اذعان کرد که تأثیرات منفی حفظ نرخ ارز در رویکرد و تصمیمات سیاست‌گذار اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. از جمله این تأثیرات می‌توان به موارد حائز اهمیت ذیل اشاره کرد: - افزایش بی‌رویه واردات؛ از محصولات و کالاهای مصرفی تجملاتی مانند خودروهای لوکس تا مواردی که باعث آسیب به تولیدکنندگان داخلی می‌شوند. - افزایش شدید انتقال سرمایه به خارج از کشور از طرف اقشار مختلف جامعه به منظور سرمایه‌گذاری، خرید ملک، تحصیل، گردشگری و ... که وجه مشترک تمام این رفتارهای اجتماعی/ اقتصادی، خروج بی‌رویه ارز سوبسیدشده از طرف دولت و تزریق آن به اقتصاد کشورهای دیگر است.

با تلاش ایالات متحده در ایجاد یک جنگ روانی به وسیله القای جو بی‌اعتمادی و حس عدم امنیت، می‌توان انتظار داشت که تمایل خروج سرمایه به ممالک همسایه و غربی تشدید شود. این در حالی است که با سخت‌ترشدن نقل‌وانتقالات مالی و حتی مطالبه دارایی‌های ارزی کشور در خارج و همچنین برآورد کاهش قابل‌توجه درآمدهای ارزی دولت به دلیل تحریم‌های ایالات متحده، اهمیت موجودی و حفظ ارز در کشور به‌شدت افزایش می‌یابد. رویکرد سیاسی ایالات متحده درحال‌حاضر، تحمیل فشار همه‌جانبه اقتصادی علیه ایران است و با این هدف از هر ضعف بالقوه‌ای به منظور آسیب‌رساندن و تضعیف اقتصاد کشور استفاده ابزاری خواهد کرد. شاید بتوان با قاطعیت اذعان کرد که یکی از تهدیدآمیزترین معضلات اقتصاد ایران، حجم نقدینگی است. طبق برآورد بانک مرکزی، نقدینگی تا پایان تیرماه امسال، با ۲۰ درصد افزایش نسبت به سال گذشته، بیش از هزار و ۶۰۰ هزار میلیارد ریال ارزیابی شده است. باید در نظر گرفت که ارزیابی معادل ارزی این نقدینگی با نرخ دولتی کاملا انتزاعی و غیرواقعی است، زیرا در حالت فرضی تمایل به تبدیل این سرمایه به ارز، بخش اعظم آن باید از طریق بازار آزاد انجام شود و بنابراین معیار واقعی محاسبه معادل ارزی نقدینگی، نرخ آزاد است. در صورتی که نرخ ارز آزاد همچنان زیر چهار هزار تومان نگاه داشته شده بود، معادل ارزی این رقم نقدینگی در بازار آزاد، بالغ بر ۴۰۰ میلیارد دلار می‌بود که به‌مراتب فراتر از تولید ناخالص داخلی و بیش از چهاربرابر درآمد سالانه دولت است. این در حالی است که به دلیل ساختار خاص اقتصاد ایران و نبود یک نظام جامع و کارآمد مالیاتی، تولید ناخالص داخلی انعکاس دقیقی از قدرت مالی دولت نبوده و ارزیابی صحیح‌تر و واقعی‌تر باید مبتنی‌بر ارزش ارزی درآمد سالانه آن باشد. مرکز پژوهش‌های مجلس در گزارش اخیر خود پیش‌بینی کرده که با بازگشت تحریم‌های آمریکا، مشروط به رویکرد اتحادیه اروپا و دیگر شرکای اقتصادی ایران، نرخ رشد اقتصادی سال آینده بین منفی ۰.۵ و منفی ۲.۸ درصد خواهد بود و اقتصاد بین ۳.۸ تا ۵.۵ درصد منقبض خواهد شد. همچنین انتظار می‌رود که صادرات نفت از ۵۰۰ هزار تا یک میلیون بشکه در روز کاهش یابد. با توجه به شرایط ذکرشده، از منظر اقتصادی، اینکه نوسانات افزایشی نرخ ارز تا چه زمان و چه حدودی ادامه پیدا کند، از طرفی وابسته به تحولات ماه‌های آتی و تأثیر آن بر چشم‌انداز درآمد دولت و از طرف دیگر بستگی به ارزیابی سیاست‌گذار در رابطه با نسبت قابل‌قبول ارزش ارزی نقدینگی به درآمد دولت و همچنین لحاظ‌کردن تأثیر بر دیگر بخش‌ها و کلیت اقتصاد خواهد بود. پارامتر مهم دیگر در سیاست‌گذاری، پیامدهای اجتماعی و سیاسی تأثیر افزایش نرخ ارز در زندگی مردم است. افزایش شدید هزینه زندگی و فشار بر معیشت مردم به همراه حس عمومی عدم امنیت اقتصادی ایجاد نارضایتی می‌کند که موجب التهاب و تشویش در جامعه می‌شود. چنین جوی در جامعه، بستر آماده‌ای برای سوءاستفاده دولت‌ها و عوامل متخاصم، به منظور ایجاد اغتشاش و ناآرامی است، اما درحال‌حاضر از رفتار و عملکرد دولت این‌گونه به نظر می‌رسد که همچنان تمایل جدی برای جلوگیری از روند افزایش نرخ ارز در آینده نزدیک وجود نداشته و تا رسیدن به آرامش پایدار و ثبات نسبی در بازار ارز، راه طولانی و پرمشقتی باقی مانده است.

یادداشت

تورم بی‌آبی

مسعود فرزاد . کارشناس آب

● به‌طور تقریبی بیشتر نقاط ایران در پاییز تنی به آب خواهند زد. شنیده‌ها حاکی از پاییزی بارانی برای سال آبی جاری است. خبر خوبی است که پس از پشت‌سرگذاشتن تابستانی تشنه، باران رحمت الهی شامل حال کشور عزیزمان شده است؛ اما شنیده‌ها حاکی از وجود زمستانی کم‌فروغ و بی‌باران است که برای آن چاره‌ای باید اندیشید. منابع آبی زیرزمینی خالی بوده و سطح تراز آنها به‌شدت افت کرده است. استان‌های جنوبی و جنوب‌شرقی کشور نیز ماه‌هاست خط قرمز را درنوردیده‌اند و همه سدهای آنها خالی است. در سایر نقاط نیز مخازن سدها کمتر از ۴۰ درصد ظرفیت خود آب دارند. آمار بارش‌ها از سال ۱۳۸۶ تاکنون نشان می‌دهد ۷۰ درصد جمعیت ایران در ۹۷ درصد سرزمینی زندگی می‌کنند که دچار خشک‌سالی انباشته و بلندمدت است.

درصد تورم بی‌آبی کشور در چند سال گذشته تک‌رقمی بود؛ اما متأسفانه از دو سال پیش این تورم دورقمی شده است! تورم امسال نسبت به سال قبل بیش از۳۰ درصد افزایش یافته و این یعنی حجم بارش‌های سراسر کشور نسبت به سال قبل ۳۰ درصد کمتر و حجم آب‌های تجدیدپذیر کشور به کمتر از ۹۰ میلیارد مترمکعب رسیده است. این در حالی است که مصرف آب در سال آبی قبل، در همه بخش‌های شرب، صنعت و کشاورزی بالاتر از ۱۱۰ میلیارد مترمکعب بوده است.

در خوش‌بینانه‌ترین حالت ممکن، اگر مقدار بارش‌های سال آبی جدید به همان مقدار ۹۰ میلیارد مترمکعب برسد، باز هم کشور دچار تورم بی‌آبی خواهد شد؛ زیرا برای تأمین کسری آب باید از منابع زیرزمینی که تراز آب آنها مدام در حال پایین‌رفتن است، برداشت کند.

دیگر اینکه با کمبود آب در تابستان سال آینده و خالی‌بودن مخازن سدها، قطعا با کمبود تولید برق در بخش برقابی نیز مواجه خواهیم شد. در این برهه زمانی باید از فرصت‌های موجود به بهترین شکل ممکن بهره برد. با عنایت به داده‌های هواشناسی، پاییزی بارانی مانند سال ۱۳۹۶ خواهیم داشت که شاهد مدعا همین بارش‌های پرباری است که این روزها در سطح کشور با آنها مواجه هستیم. حدود۷۰ سال است که بشر توانسته با دست‌کاری در طبیعت آسمان، ابرها را در نقاطی بارور و باعث افزایش باران، برف، ایجاد سیل و در بعضی نقاط مانع از بارش باران و تگرگ شود. باروری ابرها به معنی ایجاد تغییراتی در ساختار و هسته ابرها از طریق افزودن موادی مانند یخ خشک، یدیدنقره، یدیدسدیم، پروپان مایع و... است. از باروری ابرها در افزایش برف در ارتفاعات، آبیاری‌های منطقه‌ای زمین‌های کشاورزی، تأمین و افزایش آب رودها و همچنین ایجاد مه یا ازبین‌بردن آن و در نهایت افزایش مقدار بارش باران و... استفاده می‌شود. باروری ابرها به دو روش هوایی و زمینی انجام می‌شود که در هر دو مورد باید به هسته ابر (ترجیحا ابر بارانی) مواد افزوده شود تا پس از حداکثر نیم‌ساعت منجر به بارش شود. به باور من، در این برهه زمانی بارورسازی ابرها یکی از سریع‌ترین و عملی‌ترین راه‌های افزایش و تأمین آب است، بنابراین وزارت نیرو باید در همه نقاط کشور و با شیوه‌های مختلف، ابرها را بارور کند. از این باروری نه با هدف مقابله با خشک‌سالی و بی‌آبی، بلکه تنها برای افزایش میزان بارش‌ها در نقاطی که مستعد آن هستند، استفاده می‌شود. به‌طور مثال، استان چهارمحال‌وبختیاری که بانک برف ایران است، در چند سال گذشته با کاهش بارش‌ها مواجه بوده است که این امر روی مخازن سدهای احداث‌شده بر کارون بزرگ نیز تأثیر منفی گذاشته و باعث شده مخازن این سدها نیمه‌پر شوند. در نتیجه استان یادشده به منظور افزایش ضخامت برف در ارتفاعات خود که به طریق اولی تأثیر مستقیمی بر کم‌آبی استان‌های اصفهان، مرکزی، قم، خوزستان، لرستان و... دارد، باید به باروری ابرهای مستعد بارش اقدام کند؛ زیرا این کار برای همه رودخانه‌هایی که از این استان سرچشمه می‌گیرند، مؤثر است. نمونه دیگر، استان‌های شرقی کشور به‌خصوص سیستان‌وبلوچستان و هرمزگان است که بارندگی نسبتا خوبی در پیش‌بینی‌های پاییزی داشته‌اند. شاید زمانی که هوای ابرناکی بارانی در جو شکل گرفت، اقدام به باروری ابرها شود، تا بتوان هم با افزایش بارش‌ها، مخازن سدهای این استان‌ها را پر کرد و هم منابع زیرزمینی را که به علت برداشت‌های بی‌رویه در سال‌های گذشته، آسیب‌های جدی دیده است، ترمیم کرد. همچنین در تهران و البرز نیز با بارورسازی ابرها می‌توان به پهنه نشستن برف روی کوه‌ها و ضخامت قشر برف در ارتفاعات افزود. در کنار این مزایا، می‌توان مزیت ارزانی آب حاصل از باروری ابرها و سهولت انجام عملیات بارورسازی ابرها را نیز اضافه کرد که استفاده از این روش را توجیه‌پذیر می‌کند.

خبر

سخنگوی سازمان هواپیمایی کشوری:

پروازها به ترکیه متوقف نمی‌شود

● سخنگوی سازمان هواپیمایی کشوری اعلام کرد که با وجود مشکلاتی که در سوخت‌رسانی به هواپیماهای ایرانی در ترکیه به وجود آمده، پروازهای ایرلاین‌های ایرانی به این کشور متوقف نخواهند شد. رضا جعفرزاده در گفت‌وگو با ایسنا تأکید کرد: در تمام سال‌های گذشته رابطه هوایی ایران با ترکیه بسیار گسترده بوده و دو طرف همواره بر لزوم تداوم روند پروازهای مشترک تأکید داشته‌اند. درحال‌حاضر هریک از ایرلاین‌های دو کشور مجوز صد پرواز هفتگی به آسمان یکدیگر را دارند و این روند ادامه خواهد داشت. به گفته او، سازمان هواپیمایی کشوری ایران زیر سایه همین رابطه مناسب با ترکیه بحث سوخت‌رسانی به هواپیماهای ایرانی را پیگیری می‌کند و این امید وجود دارد که در کوتاه‌ترین زمان ممکن مشکلات به‌وجودآمده برطرف شود. سخنگوی سازمان هواپیمایی کشوری با اشاره به موافقت‌نامه همکاری دوجانبه هوایی میان ایران و ترکیه اظهار کرد: در چارچوب این توافق‌نامه دو طرف موظف هستند که خدمات فرودگاهی مورد نیاز ایرلاین‌های هر کشور را ارائه کنند. ازاین‌رو همان‌طور که ایران به طور کامل به این موافقت‌نامه پایبند بوده، مذاکرات به منظور اجرائی‌شدن تعهدات ترکیه در این زمینه نیز ادامه خواهد داشت. به گزارش ایسنا، شرکت ترکیه‌ای سوخت‌رسان به ایرلاین‌ها که در فرودگاه‌های این کشور فعالیت می‌کنند، از روز نخست ماه نوامبر سال جاری به هواپیماهای ایرانی سوخت نداد و این مسئله ابهام‌هایی را در حوزه تداوم برنامه‌های پروازی دو طرف به وجود آورد. هرچند دولت ترامپ تحریم‌های جدید اقتصادی خود علیه ایران را اجرائی کرده؛ اما ترکیه جزء کشورهایی است که از تحریم‌های نفتی معاف خواهد شد. دبیر انجمن شرکت‌های هواپیمایی نیز با تأیید خبر ممانعت شرکت‌های ترکیه‌ای از سوخت‌رسانی به ایرلاین‌های ایرانی از مشکلات به‌وجودآمده برای این شرکت‌ها در روزهای گذشته سخن گفته بود.

سالانه حدود ۲.۵ میلیون مسافر ایرانی به مقصد شهرهای مختلف ترکیه سفر می‌کنند.